

دختران

الیه توانا

مناسبت روز

بعضی ها، تنهاراه شناختشان از آدم ها مَهر و قالب های ذهنی شان است؛ در واقع هیچ تلاشی برای شناختن دیگران نمی کنند و کارشان با تصورات قالبی شان از جنسیت، قومیت، ملیت، شهر ایط خانواده گی آدم ها و چیزهایی مثل این، راه می افتد. ندیده و نشناخته به همه تک فرزندانها، برچسب لوس و نر می زنند؛ به نظرشان همه پولدارها مال مردم خورهای ناز پرورده هستند؛ و همه مردم یک شهر را خسیس با علق و بد خلق یا مهمان نواز و خونگرم می دانند. «دخترها» هم در ذهن این افراد، مساوی هستند با کلیشه های خود ساخته شان؛ وابسته وزودرنج و محتاج توجه و بی دست و پا. خصلت کلیشه ها این است که توی ذهن نمی ماند؛ بر زبان جاری می شوند، زخم می زنند، ناامید می کنند و برای تأیید خودشان از مانع ساختن و محدود کردن ایایی ندارند. پرونده امروز، به مناسبت سالروز تولد حضرت فاطمه معصومه (س) و روز دختر گفت و گو با دخترانی است که باورهای کلیشه ای منفی در باره خودشان را از بین برده اند؛ کارشان البته اصلا راحت نبوده. رویا، سایه، سهیلا، فاطمه و خیلی دیگر از دخترها برای مبارزه با این باورها، جنگ ها کرده اند. برای همین تصمیم گرفتیم ضمن تریک این روز فرخنده به دختر خانم ها، این پرورنده را به همه کسانی که دخترها را خوب نمی شناسند، تقدیم کنیم.

گفت و گو با یک دختر نینجا

به لطافت گل، به سختی فولاد!

«مگر دخترها هم نینجا می شوند؟ توی کدام فیلم و سریال و کارتون دیدی ستاره سیمی از جیب یک دختر در بیاید؟ نینجا مرد است، مردی شکست ناپذیر که همه را یک تنه حریف است». حالا هی بگو چیزهایی که دیده ای قصه بوده. هی بگو «نینجوتسو» یک رشته ورزشی و یک سبک زندگی است و مردون نمی شناسد. هی بگو دست از این خط کشی ها بردار، به خرج بعضی هانمی رود که نمی رود. من که زورم نمی رسد اما یک دختر نینجا شاید بتواند این کلیشه ها را بشکند. «رویا دیو کان» دختر دهه هفتادی اهل بروجرد، یک نینجای واقعی است؛ از آن دخترهای پر شور و ماجراجو که خستگی نمی شناسد. گرفتن مربیگری ۱۵ رشته ورزشی و فعالیت به عنوان بادیگارد کارهای روتین و دم دستی رویاست، او توانسته در استان لرستان، آموزش رشته زمی نینجوتسو ابرای اولین بار برای خانم ها راه بیندازد و حالاتنها مربی این رشته را استان لرستان است.

❖ **قصه رویا از زبان خودش:** من، نینجا یادرست تر بگویم «کونونچی» هستم؛ در رشته «نینجوتسو» به مردها «نینجا» می گویند و به زن ها، «کونونچی». اما چون کلمه نینجا شناخته شده تر است من را هم به همین اسم صدا می کنند. نینجاها ترس ندارند، خشن نیستند و با کسی هم سر جنگ ندارند. نینجوتسو ورزش زمی و چیزی بیشتر از آن است؛ راهی است برای پیدا کردن نقاط ضعف جسمی و روحی و تقویت نقاط قوت. مادر این ورزش، ۱۸ هنر یادی می گیریم؛ با دقت به محیط نگاه کردن، شناختن توانایی های روحی و جسمی، تمرینات بدن سازی، کاربرد سلاح های سنتی و مدرن، شناخت علم شیمی، آشنایی با علم



ستارگان، جهت یابی، حرکات آکروباتیک، عکس العمل های صحیح در برابر محرک های ناگهانی و... این مجموعه شگفت انگیز از توانایی و مهارت، من را تشویق کرد که به روم سراغ نینجوتسو، قلیش کلی رشته ورزشی دیگر را امتحان کرده بودم؛ شنا،

اسکیت، آمادگی جسمانی، توی ۱۵ تایش مدرک مربی گری گرفته بودم؛ پرورش اندام، ایروبیک، تی آر ایکس اما نینجوتسو دنیای دیگری بود. در شهر من، جایی برای آموزش این رشته به خانم ها وجود نداشت. مجبور بودم بروم تهران. وقتی نینجوتسو ایادگر فتم، دلم خواست آموزش این رشته را در لستان برای خانم ها راه بیندازم. همه می ترسیدند. یک خانم برزمی کار کند؟ نینجا بشود؟ توی صفحه شخصی ام عکس و فیلم می گذاشتم تا شاید نگاهشان درباره این ورزش تغییر کند، برای می نوشتند خانم ها چرا به این کارها! کلی طول کشید تا هم خانم ها به خودباوری رسیدند و هم دیگران، به ما اعتماد کردند. حالا من ۱۰۰ نفر هنرجو دارم و خیلی ها ما را می شناسند؛ سال گذشته عکس و خبر زنان نینجای بروجرد را همه خبرگزاری های مهم داخلی و خارجی کار کردند. رسیدن به چنین روزی، اصلا راحت نبود. خستگی اما دوروبر ما پدیدای نمی شود؛ من هر روز، از ۶:۳۰ صبح تا ۸ شب تمرین می کنم؛ ۹ تا ۱۲ شب برنامه ورزشی می نویسم، بعدش تا ۲ مطالعه می کنم. ساعت ۲ می خوابم تا ۶ صبح که دوباره کار و تمریناتم شروع می شود. این انرژی و حال خوب را از نینجوتسو دارم که هنری است به لطافت گل، به سختی فولاد؛ به تندری رعد. هنر جوی سه، چهار ساله ای داشتم که خیلی گوشه گیر و خجالتی بود؛ بعد از سه چهار ماه تمرین، وارد سالن که می شد با همه دست می داد. هنر جوی مسنی دارم که دخترش هم سن و سال من است و با علاقه می آید سر تمرین. در این رشته محدودیت سنی وجود ندارد، هر کسی می تواند بهره خودش را از آن ببرد.

❖ **در خانواده به توبه عنوان یک دختر چه چیزی یاد داده اند؟** پدرم همیشه به من ایمان داشته و می گوید هر جامی روی سالم ببرد. من هم اگر دختری داشته باشم دلم می خواهد قوی باشد نه لوس و ناز نازی که از پس کارهای خودش هم بر نیاید.

❖ **روز دختر دوست داری چه هدیه ای بگیری؟** من همیشه دنبال به دست آورن بوده ام و خیلی به گرفتن، عادت ندارم. الان برای من چیزی قشنگ تر از موفقیت هنر جویانم وجود ندارد. برای بادیگارد و تشریفات از تهران بهم رنگ می زنند، با درآمدی چندین برابر درآمد فعلی ام. به دلیل هنر جویانم هم روم چون دلم می خواهد شد کردن و قوی شدن نهال هایی را که کاشتم، ببینم.

بعضی ها کنایه می زنند که فقط مانده بود پای خانم ها به صنعت خودرو باز شود. توی دانشگاه هم از این حرف ها کم نشنیدم. حتی وقتی برای اختراعم جایزه گرفتم بعضی استادها گفتند بهتر نبود وقتت را صرف کارهای بهتری می کردی؛ ولی مگر قرار است با این چیزها ناامید شوم؟ من در یک خانواده سنتی بزرگ شده ام با این وجود از ۱۷ سالگی در شرکت پدرم کار کرده ام؛ اصلا راحت نبود، کلی جنگیدم تا اراضی شدند بروم سراغ شغل محبوبم.

❖ **در خانواده به توبه عنوان یک دختر چه چیزی یاد داده اند؟**

مادر بزرگم در حومه به من و خواهرهایم می گفت یک دختر باید همه فن حریف باشد. یاد می آید بچه که بودیم، یک بار می خواستیم اتاقمان را رنگ کنیم. منتظر نقاش بودیم. مادر بزرگم آن روز خانه ما بود، گفت رنگ کردن یک اتاق این قدر کار سختی است که معطل ماندید کسی برایتان انجام دهد؟ مادر بزرگ بود که به ما یاد داد به کسی وابسته نباشیم، حرف ها و نصیحت هایش هنوز توی گوشم است. من هم اگر روزی، دختری داشته باشم به او یاد می دهم جسارت، پشتکار و لطافت را هم زمان داشته باشد؛ می خواهم بفهمد این ویژگی ها هیچ منافاتی با هم ندارند.

❖ **روز دختر دوست داری چه هدیه ای**

بگیری؟ سفر به ژاپن. همیشه دلم می خواسته فصل بهار را ژاپن باشم و شکوفه های گیلاس منحصربه فردش را از نزدیک ببینم.



انرژی شان را تجدید می کند. کسانی را هم که خیلی قرآن نمی دانند، یعنی حتی روخوانی و روان خوانی بلد نیستند، با قصه و حکایت آرام آرام با قرآن آشنا می کنم. بعد می روم سراغ حفظ. شاید بعضی ها معلم کم سن تر از خودشان را جدی نگیرند، در کلاس های من اما این طور نیست؛ خانم هاسر کلاس من، همان قدر جدی هستند و احترام قائل اند که در برابر یک استاد بزرگ سال. آن ها همان چیزی را در کمی کنند که من چند سال پیش موقع شروع حفظ تجربه کردم تا همیشه همراه ام است؛ برکت قرآن در زندگی. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «قرآن را بخوانید و حفظ کنید چرا که خداوند قلبی را که قرآن در آن جای گرفته، عذاب نمی کند». نجات از عذاب، داشتن حق شفاعت، بهره مندی از عقل و در امان بودن از بلا فقط تعدادی از آثار همراهی با قرآن است. همچنین می گویند در جات بهشت به تعداد آیات قرآن است و کسی که قرآن را حفظ کند، در بالاترین درجات بهشت جای دارد. من هر کسی را که خیلی دوست داشته باشم به حفظ قرآن ترغیب می کنم.

❖ **در خانواده به توبه عنوان یک دختر چه چیزی یاد داده اند؟** بهترین چیز؛ مانوس بودن با قرآن را به من آموخته اند. من هم اگر روزی دختری داشته باشم دلم می خواهد دستش را توی دست قرآن بگذارد و به وسيله قرآن بیمه اش کنم.

❖ **روز دختر دوست داری چه هدیه ای بگیری؟** سفر به کر بلا.

کسی حامی مالی یک خانم می شود؟ یا این همه ناامید نمی شوم. اگر قرار به جازدن بود باید آن روزی که به ادارها رشادرفتم و در برابر درخواست کار مسخره ام کردند، بی خیال شبعده می شدم؛ بهشان گفتم شبعده بازم، گفتند شما خانم ها همه شبعده بازید که حقوق شوهر اتان را غیب می کنید. دو سال بعد همان مسئولان دعوتم کردند برای اجرا. اهل فرار کردن از سختی هم نیستم که اگر بودم سال گذشته وقتی مدیر برنامه کنسرت های بزرگ تر که بهم پیشنهاد همکاری و اقامت داد، قبول می کردم؛ یا وقتی یک خبرنگار خارج نشین پیام داد اگر از محدودیت هایم در گلابه کم می تواند خیلی راحت بر ایام اقامت بگیرد، از دستش عصبانی نمی شدم. من فقط دلم می خواهد بی در دسر کاری را که دوست دارم، انجام بدهم. همین.

❖ **در خانواده به توبه عنوان یک دختر چه چیزی یاد داده اند؟** مادرم به من صداقت و صبورری را آموخت. روزی که تصمیم گرفتم از بجنورد بروم، مادرم در آغوشم کشید و گفت بدون وضو به تو غذا نداده ام، درست زندگی کن.

❖ **روز دختر دوست داری چه هدیه ای بگیری؟** خیلی دوست دارم یک بار پدرم هدیه ای بهم بدهد، حتی یک شاخه گل. اگر این اتفاق بیفتد، یک روز تمام از خوشحالی گریه خواهم کرد... غیر از این، چند وقتی است دلم کربلایی شده و یک فیش کربلا حسایی خوشحالم می کند.



شيوه رایجی است. سیستمی که من اختراع کردم با سیستم آرفای دی کار می کند و غیر از پشتیبانی این امکان، دست یابی به دیگر اطلاعات ضروری را فراهم می کند. این سوئیچ هوشمند به ماهوار وصل می شود و اطلاعات را روی گوشی یا شیشه جلوی خودرو که با لمس انگشت کار می کند، نمایش می دهد. به دلیل رعایت ایمنی، تمرکز مان بیشتر روی شیشه خودرو است تا کار بر، نه هنگام رانندگی بلکه فقط وقتی پشت چراغ قرمز توقف کرده به

اطلاعات دسترسی داشته باشد. دست یابی به اطلاعات مربوط به سلامت شخصی هم با حسگرهای موجود در سوئیچ و روی صندلی خودرو، ممکن می شود. این اختراع بر ایام تشویق ها و پاداش هایی هم داشته؛ دو مدال طلا از مالزی و کره جنوبی، یک مدال نقره از مسابقات سیلیکون ولی آمریکا، جایزه ویژه مسابقات ITEX (۲۰۱۸) و مالزی و جایزه ویژه مسابقات اختراعات زنان در کره جنوبی. خلاصه که اوضاع سوئیچ هوشمند خوب است و بهمرحله ثبت جهانی رسیده اما از همان اول همه چیز این قدر خوب و خوش نبود. وقتی داشتم روی این اختراع کار می کردم، غیر از استاد کسی خبر نداشت، حتی خانواده ام. از همه پنهان داشتم چون طبق تجربه می دانستم همه می گویند شدنی نیست و دختر را چه به خود را! همان طور که در محل کارم، روزهای اول با مشکل مواجه بودم. کسی حضور من را در شرکت واردات قطعات خودرو نمی پذیرفت. مشتری ها وقتی برای سفارش رنگ می زدند و صدای من را می شنیدند فکر می کردند خطر و خط شده، بعضی ها تلفن را قطع می کردند،

شرکت کردم و مدرک لیسانس علوم قرآنی ام را گرفتم. بعد از آن تدریس شروع شد. افتاده بودم در مسیر روشنی که بیرون رفتن از آن، سخت و ناممکن بود. حالا چند سالی می شود که مربی حفظ و روخوانی و تجوید قرآن هستم. شاگردهایم از دختر بچه های هفت ساله هستند تا خانم های ۵۰ ساله. با هم حفظ دسته جمعی کار می کنیم. خوبی اش این است که حفظ سن و سال ندارد، هر کسی از پیشش بر می آید حالیکه زودتر و آسان تر، یکی سخت تر و دیر تر. اگر سر کلاس حس کنم کار برای بعضی ها سخت شده و انگیزه شان افت کرده، از روایات ائمه معصومین (ع) درباره حفظ قرآن برایشان می گویم؛ شنیدن آثار و برکات حفظ، انگیزه و



گفت و گو با اولین دختر شبعده باز ایران

یک موفقیت واقعی، نه تردستی، نه چشم بندی

نمی شد. خودش قبولم کرده بود. منتظر ماندم تا کلاسش تمام شود، ماجرا را از سر سیدم و فهمیدم پدرم بهش گفته دست به سرم کند. این شد که تصمیم گرفتم بروم سراغ نمایشی تفرقه که به هیچ کس نیازی نداشته باشم. یک بار در مراسمی، تو جهم به شبعده باز ی جلب شد. برنامه که تمام شد رفتم پیش شبعده باز و گفتم همه حقه هایت را فهمیدم. خندید. چندان از راهایش را لودادم تا باور کند. از علاقه ام به شبعده گفتم. گفت امکان ندارد، در ایران شبعده باز مستقل خانم نداریم. خب که چی؟ این که نشد دلیل. تمریناتم را از کردن به سنگ اندازی. تهدید هم شدم حتی ابابین همه سال ۱۲ سال است که به صورت حرفه ای در داخل و خارج کشور برنامه دارم. البته دو سالی می شود که بیکارم؛ می گویند بخشنامه آمده از هنرمندان خانم در استیج استفاده نشود. تا قبل از این بخشنامه اوضاع خوب بود، تنها با نوبی شبعده باز ایران بودم و درآمد آن قدری می شد که بتوانم دستی هم در کار خیر داشته باشم. حالا ورق بر گشته، اجرای مستقل هم نمی توانم داشته باشم چون حامی مالی می خواهد و چه

گفت و گو با یک دختر مخترع

تلاش و سماجتی که نتیجه داد

از آن زمانی که دخترها اجازه درس خواندن نداشتند و کارهای مهم دنیا روی انگشت مردها می چرخید، از وقتی واژه های دانشمند و مخترع فقط و فقط زبینه اسم های مردانه بود سال ها گذشته. حالا دخترها - خیلی هایشان - بدون دغدغه جنسیت، دانشمند و مخترع می شوند و هیچ کار مهمی را انگ نمی گذارند؛ اگر هم هنوز کسی پیدا شود که دیدن موفقیتشان را خوش نداشته باشد، بلدند چطور بی بحث و جدل و با نمایش توانمندی هایشان، غائله را ختم به خیر کنند. درست مثل «سهیلا روشنی». سهیلا، مخترع دهه شصتی اهل تهران، وقتی داشت روی اختراع هیجان انگیزش کار می کرد کلی حرف مایوس کننده شنید؛ قبل تر توی دانشگاه به بعضی استادها بهش می گفتند دختر را چه به این کارها؟ سهیلا اما قوی تر از آن است که جابزند. سهیلا کارشناسی بازرگانی خوانده، دانشجوی ترم آخر مدیریت صنعتی دانشگاه آزاد تهران است و یک سوئیچ هوشمند طراحی کرده.

❖ **قصه سهیلا از زبان خودش:** من توی یک شرکت بازرگانی کار می کنم، کارم واردات قطعات یدکی خودروی سنگین است. من و خیلی های دیگر، زمان زیادی را در رفت و آمد و ماندن توی ترافیک از دست می دهیم. این دغدغه زمان از دست رفته و شناختن اختراع خود رو باعث شد به فکر اختراع سوئیچ هوشمند بیفتم؛ سوئیچی که همیشه همراه آدم باشد و بتواند مجموعه ای از اطلاعات ضروری را در زمان های مرده در اختیار فرد قرار بدهد؛ اطلاعات مربوط به سلامت جسمانی، سلامت خودرو، حساب های بانکی، ترافیک روزانه، وضعیت راه ها و چراغ قرمز. در بسیاری از کشورها استفاده از سیستم wave (طول موج) که با گولگامپ کار می کند برای آگاهی از وضعیت راه ها،

گفت و گو با حافظ و مدرس قرآن

خوشحال و راضی، در مسیر نور

۱۸ سالگی، در روال معمول زندگی من سر کلاس نشستن و یاد گرفتن است؛ «فاطمه علی آبادی» دختر دهه هفتادی اهل مشهد در این سن و سال اما نه پشت میز و صندلی که در جایگاه استادی قرار دارد. فاطمه، کم سن ترین استاد قرآن در استان خراسان رضوی است و باوقار یک معلم جالافته، شاگردهای کوچک و بزرگش را به نور قرآن مزین می کند. ❖ **قصه فاطمه از زبان خودش:** خواهر بزرگم، کل قرآن را حفظ کرده بود. آن قدر بر ایام از خوبی های حفظ قرآن گفتم که من ۱۳ ساله تصمیم گرفتم یک سالی از مدرسه مرخصی بگیرم و محافظ شوم. همه وقت، وقف قرآن شده بود؛ صبح تا ظهر سر کلاس می رفتم و بعد از ظهر تا ششم به تمرین و مرور قرآن می گذشت. یک سال، هر روز و به صورت فشرده تمرین کردن، از بیرون سخت به نظر می رسید اما من فقط شیرینی و لذت تجربه کردم. بعد از حفظ، در آزمون سازمان تبلیغات اسلامی

گفت و گو با اولین دختر شبعده باز ایران

یک موفقیت واقعی، نه تردستی، نه چشم بندی

بخشی از خوشی بچگی مان را مدیون شبعده بازها هستیم. آن ها که با لباس های برق و کلاه های عجیب، پیش چشم های حیرت زده تهنه جادویمان هر غیرممکنی را ممکن می کردند. آن تر دست های تروفوز، طبق قانونی نانو شته همگی مرد بودند تا این که سرو کله «سایه» پیدا شد. «سایه، حمتی»، دختر دهه شصتی اهل بجنورد که برای شبعده باز شدنش سختی های زیادی تحمل کرده، حالا پیش چشم های کنجکاو بچه های امروز تردستی می کند؛ شاید شبعده باز ی برای بچه های این دوره و زمانه دیگر تبدیل غیر ممکن به ممکن نباشد، شاید حتی خیلی از ترفندهایش را در فضای مجازی دیده باشند اما حضور دختری روی سن شبعده باز ی، با وجود همه آذیت و آزارها، غیرممکنی است که سایه ممکنش کرده و دیدنش برای هر بچه و حتی بزرگ سالی ضروری است.

❖ **قصه سایه از زبان خودش:** بیشتر کودکی ام در خانه مادر بزرگم، به کتاب خواندن و تمرین خوشنویسی گذشت. سهراب سپهری و نیما یوشیج می خواندم و شنیدن صدای قرآن آرام می کرد. دوست داشتم قرآن را با صوت بخوانم اما از پیشش بر نمی آمدم. یک روز قلم را برداشتم و از روی قرآن مادر بزرگم سوره الرحمن را کتابت کردم. پدرم که بر گه را دید فکر کرد از قرآن کنده شده، باورش نمی شد دستخط من باشد. عاشق این کار شدم و حالا هم در حال کتابت هفتمین قرآن به سبک عثمان طاها هستم. بازیگری و اجرای آه روزهایم بود، چندباری تست بازیگری دادم. یک بار قبول شدم، آن هم برای نقش اصلی. روز بعد سراپا شوق رفتم سر تمرین. استاد بهم گفت هیچ استعدادی در هنر پیشگنی ندارم و بهتر است وقتت را تلف نکنم. با گریه دم بیرون، باورم